خاطراتی از جبهه‌ها در گفت‌وگوی «جوان» با رضا چیوانی از رزمندگان دفاع مقدس

شب عملیات آیین حناگذاری شهادت داشتیم

چیوانی نفر اول از سمت چپ در دیدار شهید همت از بهداری لشکر ۲۷

■ شکوفه زمانی

رضا چیوانی از رزمندگانی بود که در سنین نوجوانی خود را به جبهه‌های دفاع مقدس رساند و تا پایان جنگ تحمیلی در این جبهه حضور داشت. او خاطرات جالبی از دوستان شهید و فضای معنوی جبهه‌ها دارد که در نوع خود بکر و شنیدنی است. چیوانی می‌گوید: «قبل از عملیات والفجر یک من و شهید عبدی بر دست‌های‌مان حنا گذاشتیم، اما هر چه گذشت حنای من کمرنگ‌تر شد و حنای دست عبدی پررنگ‌تر. او در همان والفجر یک به شهادت رسید، اما حنای من پیش خدا رنگ نداشت که شهید نشدم.» گفت‌وگوی ما با این رزمنده لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) را پیش‌رو دارید.

نسل اول انقلاب خیلی زودتر از سنش به بلوغ فکری می‌رسید، چه عواملی باعث می‌شد تا نوجوان‌های آن زمان این‌قدر بصیرت داشته باشند؟

من متولد ۱۳۴۳ هستم و دوران انقلاب دانش‌آموز بودم. آن زمان دانش‌آموزان به دلیل شرایط جامعه به صورت خودجوش در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند. خود بچه‌ها مدارس را به تعطیلی می‌کشاندند و کیلومترها راه می‌رفتند تا به محل تظاهرات مردمی برسند. یادم است یک‌بار از خیابان عباس‌آباد که آنجا ساکن بودیم تا میدان گمرک سابق (رازی کنونی) رفتیم و از آنجا به سمت انقلاب و آزادی با مردم راهپیمایی کردیم. چون رژیم از حضور دانش‌آموزها می‌ترسید، مأمورانش را به مدارس می‌فرستاد اما ما که راه امام را شناخته بودیم با این چیزها کوتاه نمی‌آمدیم. می‌توانم بگویم در سال ۵۷ بلوغ فکری بچه‌ها متناسب با شرایط زمان رشد کرده بود و خیلی از ما بیشتر از سن‌مان می‌فهمیدیم و رفتار می‌کردیم.

همان بلوغ فکری شما را به حضور در جبهه در سن نوجوانی سوق داد؟

خط انقلاب بعد از پیروزی آن تازه شروع شده بود. ما باید در صحنه می‌ماندیم و فعالیت می‌کردیم. بعد از پیروزی انقلاب من هم مثل خیلی از بچه‌های آن زمان رفتم آموزش نظامی دیدم، اما اوایل جنگ نتوانستم به جبهه بروم. وقتی یکی از همکلاسی‌هایم به نام قدیری در فتح خرمشهر به شهادت رسید، انگیزه‌ام برای حضور در جبهه دوچندان شد، همان سال ۶۱ تحصیلاتم در سال آخر دبیرستان را رها کردم و به جبهه کردستان رفتم و در عملیات قره‌العین الرسول(ص) برای آزادی جاده سردشت از دست ضدانقلاب شرکت کردم. در جبهه‌های غرب شهید بروجردی و یارانش ابتکار عمل را در دست داشتند. ما در ارتفاعات شمالغرب کردستان همین طور منطقه کوه‌خان و راه سردشت به بانه که توسط ضدانقلاب تصرف شده بود حضور داشتیم و توانستیم به لطف خدا این جاده را آزاد کنیم.

در مدت حضورتان در مناطق عملیاتی دفاع مقدس در چه جبهه‌هایی حضور داشتید؟

بعد از کردستان به کرمانشاه و مناطق مرزی گیلانغرب رفتم. آنجا در خط پدافندی بودم. بعد در عملیات والفجر مقدماتی شرکت داشتم. البته در این عملیات گردان ما نتوانست وارد عمل شود اما در والفجر یک ورود کردیم و بچه‌ها عملکرد قابل قبولی داشتند. گردان ما (حنین) به فرماندهی سردار گودینی بود. بعد از حنین در گردان جعفر طیار حضور پیدا کردم که بیشتر فعالیت بنده به عنوان رزمنده و نیروی فرهنگی آنجا بود. در مواقعی که عملیات نبود ما کار فرهنگی انجام می‌دادیم و زمان عملیات به عنوان نیروی رزمی ورود می‌کردیم. نهایتاً در عملیات خیبر نیروی رسمی سپاه شدم و در واحد تبلیغات ۲۷ فعالیت می‌کردم. اینجا هم شیوه کارمان به همین ترتیب بود، وقتی عملیات می‌شد نیروی رزمی می‌شدیم و در مواقع عادی کارهای‌مان در واحد تبلیغات را ادامه می‌دادیم. حضورم در جبهه به همین شکل ادامه داشت تا اینکه مقارن با عملیات والفجر ۸ در محل کارم مجروح شدم. به همین دلیل مانع حضور بنده در جبهه شدند اما وقتی عملیات شد، مرخصی گرفتم و توانستم خود را به والفجر ۸ برسانم.

حضور در کدام عملیات برای شما بیشتر خاطره‌انگیز است؟

یک هفته از ازدواجم می‌گذشت که در عملیات والفجر ۸ با یکی از دوستان حضور پیدا کردم. بعد از عزیمت به فاو و الحاق به یکی از گردان‌های لشکر ۲۷ بین راه که می‌خواستم به گردان معرفی شوم، شهید ابراهیم فیضی همراه من بود و چون اسمم به عنوان مرخصی رد شده بود، برای همین در کادر لشکر گردان نبودم. ایشان می‌خواست مرا به گردان معرفی کند که بتوانم در عملیات شرکت کنم. بین راه مورد حمله پهپادهای عراقی قرار گرفتیم و آقای ابراهیم فیضی به درجه رفیع شهادت نائل آمد. بنده هم مجروح شدم و نتوانستم به گردان برسم و مجبور به برگشت شدم. عملیات خیبر هم برایم خاطره‌انگیز است. در این عملیات در لشکر ۲۷ به عنوان معاون تبلیغات فعالیت می‌کردم که موفق شدم در پدافند جزیره مجنون شرکت کنم. در خیبر شهید همت به شهادت رسید. من در توپخانه خاتم‌الانبیا کار پدافندی می‌کردم و به عنوان فرمانده گروهان پدافند هوایی توانستم در جزیره مجنون حضور داشته باشم.

در جبهه‌های دفاع مقدس چه لحظات نابی وجود داشت که باعث می‌شود هنوز هم رزمنده‌ها حسرت آن روزها را بخورند؟

یکی از این لحظات ناب مربوط به زمانی می‌شود که به شروع عملیات نزدیک می‌شدیم. در این مواقع معمولاً بچه‌ها از تحرک گردان‌ها بوی عملیات را استشمام می‌کردند. بنابراین اکثراً برای شب عملیات دست‌ها را حنا می‌گذاشتند و به تعبیری خودشان را مهیای لقاءالله می‌کردند. یک‌بار من و برادر عزیزم شهید داود عبدی دست‌های‌مان را حنا گذاشتیم، اما حنای دست من هر روز کمرنگ‌تر می‌شد و حنای داود پررنگ. بعدها که متوجه این موضوع شدم با خود گفتم حنای من برای خدا رنگ نداشت و داود را خدا برای شهادت انتخاب کرد. احوالاتی از شهید داود عبدی به یاد دارم که واقعاً تکان‌دهنده بود. نشان می‌داد او از این دنیا دل کنده است. به من می‌گفت در عملیات پیش‌رو شهید می‌شوم. وقتی می‌پرسیدم از کجا می‌دانی چیزی نمی‌گفت. فقط می‌گفت اگر شهید شدم شفاعتت می‌کنم. داود عبدی در عملیات والفجر یک پس از مجروحیت شدید و انتقال به بیمارستانی در مشهد به شهادت رسید.

شهید سلیمانی جمله‌ای دارد به این مضمون که قله عرفان ما در دفاع مقدس بود، روحیه بچه‌های آن زمان چطور بود که ایشان چنین حرفی زدند؟

جبهه برای کسانی که حضور داشتند در واقع یک نوع مدرسه خودسازی و انسان‌سازی بود. بچه‌ها از فاز روحی و معنوی بالایی برخوردار بودند. نمی‌شد کسی آنجا بیاید و دچار تغییر و تحول نشود و گویا بچه‌ها در منطقه و در کار شخصی از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و سعی می‌کردند به معنای واقعی خدمتگزار یکدیگر و مجموعه باشند. در آن فضا چیزی به نام ریا و خودنمایی وجود نداشت و همه برای رضای خدا قدم برمی‌داشتند. توسلاتی که در شب‌های سه‌شنبه و خواندن زیارت عاشورا و دعاهایی که قبل از شروع عملیات به صورت جمعی داشتند، واقعاً فراموش‌شدنی نیست. یادم می‌آید زمین بزرگی در دوکوهه برای برقراری برنامه‌های صبحگاهی داشتیم و لشکر ۲۷ آنجا صبح‌ها برنامه اجرا می‌کرد. این میدان صبحگاه حال و هوای عجیبی داشت. همچنین محل برگزاری نماز جماعت‌ها نیز بود و هر روز با حضور بسیار پررنگ بچه‌ها در نماز جماعت روبه‌رو بودیم. حتی روزهای جمعه هم بچه‌ها سعی می‌کردند برای برپایی نماز جمعه خودشان را به دزفول و اندیمشک برسانند. من همیشه خدا را شکر می‌کنم که توانستم چنین فضاها و حال و هوایی را در زندگی‌ام درک کنم.

نسل الان چه تفاوتی با نسل آدم‌های دفاع مقدس دارند؟

مسلماً الان شرایط با آن زمان فرق دارد. این تهاجم فرهنگی که الان شاهد هستیم و مقام معظم رهبری هم به آن اشاره کردند خیلی سخت‌تر از زمان ماست. این همه رسانه و فضای مجازی و چه و چه همگی سعی دارند باور جوان‌های ما را تخریب کنند. به نظر من جبهه امروز گسترده‌تر از جبهه دوران ماست. دشمن تمام هدفش را در این جبهه گذاشته که بتواند افکار و اعتقادات مردم و جوانان را نسبت به اهل بیت(ع) کمرنگ‌تر کند. اگر به تاریخ هم نگاه کنیم می‌بینیم که در اندلس آن زمان وقتی نتوانستند مسلمانان را از طریق جنگ از بین ببرند، با تهاجم فرهنگی سعی کردند بر مسلمانان غالب شوند و همین اتفاق هم افتاد. بنابراین امروز هم باید حواس‌مان جمع باشد تا در این جنگ فرهنگی و اقتصادی و انبوه دسیسه‌هایی که دشمن دارد پیاده می‌کند هوشیار باشیم و میدان را خالی نکنیم. همین پرداختن به شهدا که آقا از آنها به عنوان ستارگان درخشان نام می‌برد، یکی از مسائلی است که می‌تواند جنگ فرهنگی دشمن را خنثی کند.

> حنای من برای خدا رنگ نداشت و داود را خدا برای شهادت انتخاب کرد. احوالاتی از شهید داود عبدی به یاد دارم که واقعاً تکان‌دهنده بود. نشان می‌داد او از این دنیا دل کنده است. به من می‌گفت در عملیات پیش‌رو شهید می‌شوم

> در آن فضا چیزی به نام ریا و خودنمایی وجود نداشت و همه برای رضای خدا قدم برمی‌داشتند. توسلاتی که در شب‌های سه‌شنبه و خواندن زیارت عاشورا و دعاهایی که قبل از شروع عملیات به صورت جمعی داشتند، واقعاً فراموش‌شدنی نیست

چیوانی در اولین حضور در جبهه

یادکرد

روایاتی از سردار شهید صادق مزدستان از زبان همرزمش به مناسبت ۹ دی ۶۱ سالروز شهادتش

فوتبالیستی که در قامت فرمانده تیپ به شهادت رسید

■ غلامحسین بهبودی

۹ دی ماه سالروز شهادت سردار صادق مزدستان، فرمانده تیپ ۲ لشکر ۲۵ کربلاست که در عملیات شناسایی والفجر مقدماتی در منطقه جنگل «عمقر» به شهادت رسید. متن زیر روایاتی از این شهید گرانقدر از زبان میرمحمد محمدی همرزم و یکی از اقوام ایشان است که می‌خوانید.

■ برار واقعی

من و صادق همشهری بودیم. تقریباً همسن و سال بودیم و پیش از انقلاب با هم آشنا شدیم. وقتی جریان انقلاب اوج گرفت، من در یک مسجد و ایشان در مسجد دیگری فعالیت می‌کرد. از ارتباط‌هایی که بین بچه‌های انقلابی ایجاد می‌شد، ما هم ارتباط گرفتیم و از همان زمان دوستی‌مان تا زمان شهادت صادق برقرار شد. من و مزدستان همدیگر را به زبان محلی «برار» به معنی برادر صدا می‌زدیم.

■ فوتبالیست ماهر

صادق آدم خوش‌برخوردی بود. پدرش بازاری بود و به دلیل اینکه بازاری‌ها از اقشار مطلع جامعه بودند و در انقلاب نقش فعالی داشتند، صادق هم از بصیرت و فکر خوبی برخوردار بود. خیلی به فوتبال علاقه داشت و همیشه دور و برش پر از آدم بود. وضع مالی خوبی هم داشتند و با سر و وضع خوبی که داشت، جوان‌ها جذبش می‌شدند و ایشان هم آنها را به سمت انقلاب سوق می‌داد. البته خود صادق در جریان انقلاب تا حدی تحول فکری پیدا کرده بود. خانواده‌ای مذهبی داشتند، اما ایشان و برادرانش بیشتر در محیط‌های ورزشی بودند تا اماکن مذهبی. انقلاب باعث شد که آنها بیشتر جذب مسائل مذهبی و سیاسی شوند و کم‌کم همه این برادران به جوان‌های انقلابی پای کار تبدیل شدند. از بین پنج برادر مزدستان، صادق و منوچهر به شهادت رسیدند و علی هم جانباز شد.

■ اعزام به جبهه

حدود ۲۵ روز از شروع جنگ گذشته بود که من و صادق با هم اقدام کردیم و به جبهه رفتیم. بچه‌ها به موهای بلند ایشان نگاه و تعجب می‌کردند که چطور چنین آدمی به جبهه آمده است. آنها از روی ظاهر قضاوت می‌کردند. ظاهری که خبر از گذشته شهید مزدستان می‌داد اما او در همان انقلاب متحول شده و راه و رسم دیگری در زندگی در پیش گرفته بود. اتفاقاً چند وقتی که از حضور شهید مزدستان در جبهه گذشت، همان‌ها که اوایل آن حرف را در موردش می‌زدند پی به اشتباه‌شان بردند و فهمیدند که این مرد در باطنش چه اخلاصی دارد و شیفته او شدند.

■ از چمران تا شهادت

حدود هشت الی ۹ ماه، من و صادق در ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران حضور داشتیم. من و او هر دو در محله‌های‌مان عضو انجمن اسلامی بودیم. هر وقت می‌خواستیم به جبهه برویم، من یک نامه در تأیید ایشان می‌زدم و او هم یک نامه در تأیید من می‌زد. بعدها که لشکر کربلا تشکیل شد به این لشکر رفتیم. کم‌کم فرماندهان با قابلیت‌های صادق آشنا شدند و به او مسئولیت‌هایی دادند. فرماندهی در جبهه‌های دفاع مقدس بر اساس توانایی‌های هر فردی بود. این توانایی‌ها در میدان عمل به اثبات می‌رسید. شهیدمزدستان از آن دست فرماندهانی بود که علاوه بر داشتن استعداد و توانایی‌های نظامی، به شدت مورد توجه نیروهایش بود. همه این خصائل باعث شد تا از عملیات رمضان به بعد شهید مزدستان فرماندهی یکی از گردان‌های تیپ کربلا را برعهده بگیرد. ایشان در عملیات محرم به عنوان فرمانده گردان صاحب‌الزمان(عج) وارد عملیات شد. بعد که تیپ کربلا تبدیل به لشکر شد، شهید مزدستان هم به فرماندهی یکی از تیپ‌های لشکر انتخاب شد و از من خواست به جای ایشان فرمانده گردان صاحب‌الزمان(عج) شوم. کمی بعد صادق در شناسایی عملیات والفجر مقدماتی در قامت فرمانده تیپ به شهادت رسید.

> صادق در جریان انقلاب تا حدی تحول فکری پیدا کرده بود. خانواده‌ای مذهبی داشتند، اما ایشان و برادرانش بیشتر در محیط‌های ورزشی بودند تا اماکن مذهبی. انقلاب باعث شد که آنها بیشتر جذب مسائل مذهبی و سیاسی شوند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۸۶

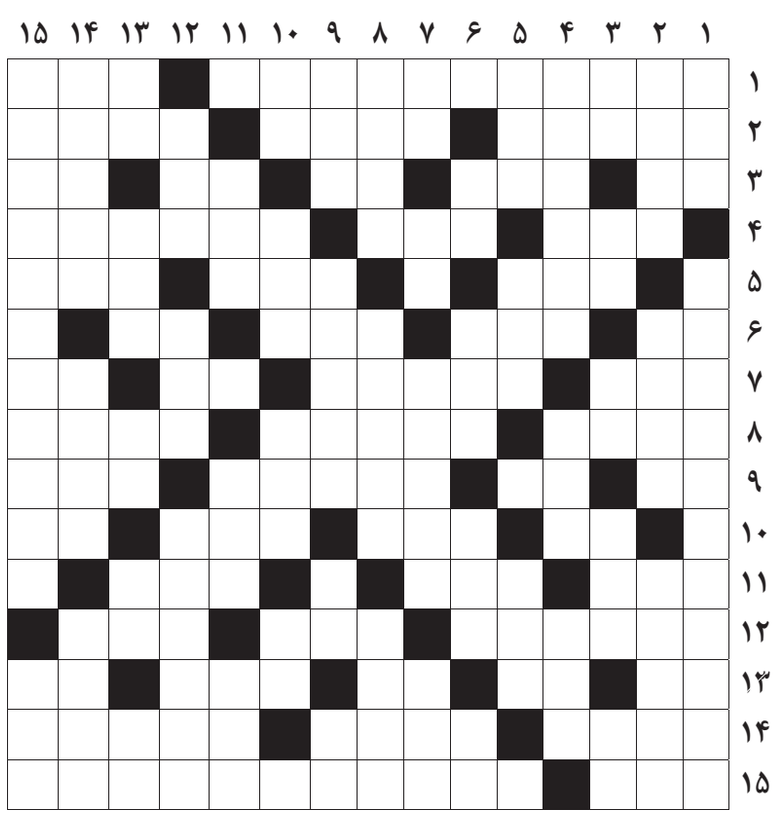

از راست به چپ

■ ۱-از باشگاه‌های پرطرفدار کشورمان- رأی قاضی ■ ۲-ستون پنجم- زیر نیم‌کاسه- بادبان کشتی ■ ۳-دور دهان- دستاویز- اندازه- مجازات شرعی- نمازی که فقط بر پیامبر واجب بود ■ ۴-کاخ زمستانی- نژاد و دودمان- از نام‌های مردانه ■ ۵-شانه- حمام کاشان- کشوری به مرکزیت آکرا ■ ۶-باران اندک- سفیدی مو- حدود یک کشور- نقش بازیگر ■ ۷-نشانه- سنگ قیمتی به رنگ سبز- حرف نفی- خمیدگی کاغذ ■ ۸-شنوا- برادر حضرت موسی(ع)- پاسبان ■ ۹-E- کم آذری- همراه کالباس- رسوب رود ■ ۱۰-مردن از غصه- پیروزی- سرازیری- یار پت ■ ۱۱-دشنام دادن- پول فلزی- قالب ■ ۱۲-بررسی وضعیت بیمار- میل و رغبت- ستایش ■ ۱۳-خاندان- محکم کردن- از نت‌ها- بازی کردن- نمناک ■ ۱۴-فهرست- پارچه نرم پرزدار- دوام داشتن ■ ۱۵-خجستگی- اولین فضانورد

از بالا به پایین

■ ۱- رودی در مازندران- استانی به مرکزیت بجنورد ■ ۲- درست و صحیح- کیمیا- آموزش دادن ■ ۳- پایه و اساس- بالابر- خط کش مهندسی- میزان سردی یا گرمی- آفت نباتی ■ ۴-از سنگ های سخت بلوری- آزار دهنده والدین- بخشی از اوستا در ستایش پروردگار ■ ۵-امتحان چهارجوابی- مرحله- مدرک ■ ۶-تاکسی پرظرفیت- حاشیه و کنار- از جبهه‌های دفاع مقدس- درخت انگور ■ ۷-حرف بی پرده- هر دور بازی- گوشت خالص- بالیدن ■ ۸-حاشیه دریا- زخمی- کتلت ■ ۹-شیر- بهشت- ورزش همگانی- رنج و محنت ■ ۱۰-چله کمان- کنار نیمکت- وسیله دفاعی حشرات- عرب گوید بگو ■ ۱۱-دیرین- شمشیر- گیاه بی دانه ■ ۱۲-پودر قند!- سنگ ریزه- مثلث مخوف ■ ۱۳-آزاده کربلا- حیله گر- لغزیدن- بالا آمدن آب دریا- واحد سطح ■ ۱۴-شهری در اصفهان- همگی و کامل- قطعی و ضروری ■ ۱۵-بنای تاریخی مشهور در کنگاور استان کرمانشاه- گرو گذاشتن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲					۱	۷
۹	۵	۶						
			۴		۳			
					۵	۲	۹	
			۳					
۷	۸	۵				۴		
						۱	۲	۴
			۶	۹				
۱		۷						۵

جدول کلمات متقاطع
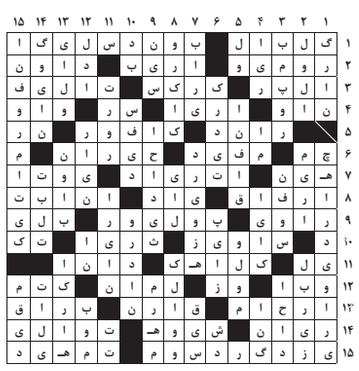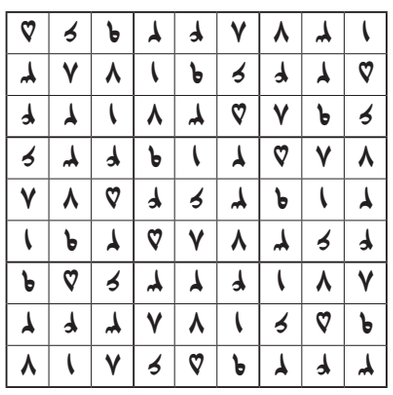
پاسخ جدول شماره ۶۳۸۵